ثوابت‌ انکار ناپذیر

(آنچه انکارش اهانت به عقل است)

**شيخ الاسلام ابن تیمیه**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ثوابت‌ انکار ناپذیر (آنچه انکارش اهانت به عقل است) |
| **تألیف:** | شيخ الاسلام ابن تیمیه |
| **مترجم:** | بخش تألیف و ترجمه سایت عقیده |
| **موضوع:** | فتاوی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابچه ترجمه قسمتی از کتاب بزرگ و معروف فتاوای شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌باشد.

سوال:

ناچار انسان باید به قوانین كلی شرعی آگاه باشد تا جزئیات را به قوانین كلی برگرداند تا طبق علم و عدل تكلم كند و بداند فلان جزیی حكم آن بر كدام كلی تطبیق می‌شود و گر نه در نادانی و جهل و ظلم می‌ماند و فساد عظیمی تولید خواهد شد، مردم درباره‌ی تصویب و تخطئه مجتهدین و در داشتن و نداشتن گناه برای كوشش كنندگان در مسائل اصول و فروع، مطالبی گفته‌اند و ما اصولی را كه جامع و نافع باشد ذكر می‌كنیم. اصل اول: آیا هر كس می‌تواند به كوشش خود در هر مسأله‌ای كه در آن نزاع است حق را بشناسد یا خیر؟ و هرگاه نمی‌تواند حق را بشناسد ولی به قدر وسع خود سعی كرد و به حق نرسید بلكه به چیزی معتقد شد كه به نظرش آن حق است اما در واقع چنین نباشد آیا مستحق عقاب شدن هست یا نه؟

این اصل مسائلی است كه در صدد بیان آنها هستیم. درباره‌ی ‌این اصل صاحبنظران را سه قول است: یک عده اهل نظر، قول اول را گفته‌اند كه خدای تعالی در هر مسئله‌ای دلایلی را گذاشته كه هر كس كوشش و سعی نماید به قدر وسع خود امكان شناختن حق را دارد، و هر كس حق را نشناخت تفریط و یا تقصیر كرده و ناتوان نبوده، چه در مسئله‌ی ‌اصولی باشد و چه در فروعی و این قول بین قدریه و معتزله و طایفه‌ای از اهل كلام مشهور است. قول دوم: این است كه كوشش كننده گاهی تمكن از شناخت حق دارد و گاهی ناتوان است، لیكن اگر عاجز شد می‌شود خدا جل جلاله او را عقاب كند، و یا عقاب نكند و این قول جهمیه و اشعریه و بسیاری از فقهای پیرو مذاهب اربعه می‌باشد. قول سوم: حتمی نیست كه هر كس كه اجتهاد و استدلال كند بتواند حق را بشناسد، (بخاطر توضیح بیشتر می‌گوییم: یعنی می‌شود به حق برسد و یا نرسد) و مستحق عقاب هم نیست مگر اینكه واجبی را ترک و یا حرامی را مرتكب شود، و این قول فقهاء و پیشوایان و گذشتگان و عموم مسلمین است. و این قول، صحیح از دو قول سابق را جمع نموده است. اصل دوم: آنچه گذشتگان و عموم گفته‌اند، اینست كه عقاب آخرت برای عاصیان به ترک واجب و یا فعل حرام، دو شرط دارد: یكی آنكه قدرتی برای مكلف باشد و دیگر آنكه اتمام حجت شده باشد، و خداوند هیچ كسی را مكلف به چیزی نمی‌كند كه از توان او خارج باشد. و ما مكرر ذكر كردیم كه حكم مردم در ثواب و عقاب چگونه است و گفتیم كه عقاب دوزخ از گناهكار به ده سبب از قبیل توبه و غیره ساقط می‌گردد. پس هرگاه حكم مجتهدین در جمیع امت چنین باشد، در حق اصحاب محمد چگونه خواهد بود؟ و هرگاه ذم و عقاب از گناهكاران متأخر به واسطه‌ی ‌اسبابی برطرف می‌شود پس درباره‌ی ‌سابقین اولین از مهاجرین و انصار كه مورد رضای خدا و ممدوح اویند، چگونه می‌باشد؟. ما اینجا كلام را بسط میدهیم و همه را آگاه می‌كنیم و می‌گوییم سخن كسی كه خلفاء و سایر صحابه را مذمت می‌كند چه رافضه و چه غیر آنها، این بدگویی در عرض و آبروی ایشان است، و در اینجا برای خدا حقی است كه متعلق به اوست كه دوستی و دشمنی بندگان او بوده كه مورد رضا و یا مورد غضب اوست، و حقی هم برای خود مردم است، و معلوم است كه ما هرگاه در مورد كسانی كه مقامی پایین تر از صحابه دارند، از سلاطین و علماء و مشایخی كه چه در دانش و چه در امور دین با یكدیگر اختلاف كرده اند سخن بگوییم، و راجع به ایشان بحث كنیم، باید سخن ما به علم و عدل باشد نه از روی جهل و ظلم، زیرا در هر حال عدل برای هر كس واجب و ظلم حرام است و به هیچ حالی مباح نمی‌شود، خدای تعالی در سوره‌ی نساء فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ [النساء: 135]. كه در این آیه حق تعالی به صیغه‌ی ‌مبالغه ((قوام)) فرموده یعنی خیلی و بسیار قیام كننده از برای عدالت باشید اگر چه به ضرر خودتان هم باشد. و در سوره‌ی مائده فرموده: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ [المائدة: 8]. در این آیه خدای تعالی از بی عدالتی حتی درباره‌ی دشمن نهی نموده است. بنابراین، در مورد عداوت با مسلمان كه موجب آن عداوت یا تأویل و یا شبهه و یا هوای نفس باشد چگونه خواهد بود؟! پس مسلمان سزاوارتر است كه به او ظلمی نشود و در حق او عدالت شود. و اصحاب رسول الله سزاوارترین مردمانی هستند كه با ایشان در قول و عمل باید عدالت شود، و عدالت چیزی است كه تمام اهل زمین آنرا مدح نموده و اهل آنرا دوست می‌دارند، و ظلم چیزی است كه به قبح و مذمت اهل آن همه اتفاق دارند. مقصود این است كه در هر زمان و مكان برای هر كس و بر هر كس عدل مطلقا واجب است. و حكم به ما انزل الله علی محمد، عدل خاصی است و كامل‌ترین انواع عدل و بهترین آنست، و حكم به ما انزل الله، بر پیامبر و اتباع او واجب است. و هر كس خود را ملزم به اجرای حكم خدا و رسول نداند كافر است و این حكم بما انزل الله بر تمام امت در نزاعشان در مورد امور علمی و اعتقادی واجب است. در سوره‌ی نساء فرمود: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: 59]. «هرگاه در موردی اختلاف نظر و كشمكش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

 علی در مورد این آیه در كتاب منسوب به او ((نهج البلاغة)) نامه‌ی 53 به مالک اشتر می‌نویسد: «الرد إلی الله الأخذ بمحكم كتابه والرد إلى الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير الـمفرقة». «منظور از مراجعه كردن به پیغمبر گرفتن حكم از محكمات كتاب الهی است و منظور از رد كردن به پیغمبر گرفتن حكم از سنت متحد كننده‌ی پیغمبر است كه موجب تفرقه نباشد». همچنین آن حضرت در خطبه‌ی 128 در بیان آیه: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ می‌فرماید: «فردّه إلى الله أن نحكم بكتابه ورده إلی الرسول أن نأخذ بسنته» «رد كردن آن به خدا این است كه مطابق كتاب خدا (قرآن) حكم كنیم و رد كردن به پیغمبر این است كه به سنت پیغمبر چنگ بزنیم».

پس اموری كه بین امت مشترک است، در آنها فقط به كتاب و سنت باید حكم شود و احدی حق ندارد مردم را به قول عالم و یا امیری و یا شیخی و یا سلطانی ملزم كند در حالیكه پیامبر فرمود: «قضاوت كنندگان سه طایفه اند، دو طائفه در آتش و یكی در بهشت است: آنكه حق را بداند و به آن قضاوت كند در بهشت است. و آنكه حق را بداند و بر خلاف آن قضاوت كند در آتش، و آنكه به نادانی برای مردم قضاوت كند نیز در آتش است» و هرگاه به علم و عدل حكم شود پس اگر اجتهاد كرد و به ثواب رسید برای او دو اجر، و اگر خطا رفت یک اجر است، چنانكه در صحیحین از پیغامبر روایت شده است. حال هرگاه در منازعات بین مومنین واجب باشد كه با علم و عدل عمل شود و در مورد نزاع به خدا جل جلاله و رسول رجوع گردد، پس این عمل درباره‌ی ‌صحابه كه ممدوح خدا می‌باشند واجب تر است. ولی رافضیان درباره‌ی ‌صحابه راه عناد و تفرقه را پیش گرفته اند، و نسبت به بعضی در دوستی از حد تجاوز كرده و نسبت به بعض دیگر در دشمنی غلو كرده اند. و تمام این از تفرقه و گروه گرایی است كه خدا و رسول او از آن نهی كرده‌اند.

خدای تعالی در سوره‌ی انعام آیه‌ی 159 فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [الأنعام: 159]. «كسانى كه آیین خود را پراكنده ساختند، و به دسته‏هاى گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‏اى با آنها ندارى!». و در سوره‌ی آل عمران فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾ [آل‌عمران: 105-106]. «و مباشید مانند آنان كه پراكنده شدند و پس از آنكه روشنگریها برایشان آمد اختلاف ورزیدند، و اینان عذابى بزرگ [در پیش‏] دارند \* روزى كه چهره‏هایى سفید و چهره‏هایى سیاه گردد».

در اینجا ابن عباس گوید: آنان كه صورت‌هایشان سفید است اهل سنت و آنان كه صورتشان سیاه است اهل بدعت می‌باشند. (خدای تعالی كسانی را كه دسته دسته شده و هر دسته شیعه و پیرو كسی شده و تفرقه انداختند و از بزرگان خود مانند خدا اطاعت می‌كنند، مشرک خوانده و در سوره‌ی روم فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 31]. «و از مشركان نباشید \* از [همان‏] كسانى كه دینشان را بخش بخش كردند و گروه گروه شدند. هر گروهى به آنچه نزد خود دارند، خرسندند» و همچنین حق تعالی نصاری را كه دانشمندان دینی خود را ارباب گرفته اند مشرک خوانده و در سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31]. یعنی: «غیر از خدا احبار (دانشمندان دینی) و رهبان (تاركان دنیا) خود و مسیح ابن مریم را ارباب خود گرفتند، در صورتیكه به آنان دستور داده شده بود كه فقط خدای یگانه را بندگی كنند، معبودی جز او نیست. خدا از آنچه آنان شریک او می‌سازند منزه است». پیرامون این آیه و كیفیت عبادت عوام نصاری در برابر كشیشان، احادیثی وارد شده و در آنها می‌گوید كه: مردم برای احبار و رهبان نماز نخوانده و روزه نمی‌گرفتند، ولی شركشان از این جهت بود كه احبار و رهبان برای آنان چیزهایی را حلال می‌كردند و آنان هم آنرا حلال میدانستند، و وقتی چیزهایی را حرام می‌نمودند، آنان نیز آنرا حرام می‌دانستند و لذا رسول خدا می‌فرماید: «من أصغی إلی ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبدالله وإن كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس» یعنی: «هر كس به سخن گوینده‌ای گوش دهد بندگی او را كرده است، پس اگر گوینده سخن خدا را بگوید شنونده خدا را بندگی نموده و اگر گوینده از ابلیس سخن گوید گوش كننده بندگی ابلیس را نموده است». و نیز در حدیث صحیح است كه پیغمبر فرمود: «لا طاعة لـمخلوق في معصية الخالق» بنابراین مسلمانان در اختلافات خود اول باید به كتاب خدا رجوع كنند چنانكه فرموده: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [الشوری: 10]. «و در هر چیزى كه در آن اختلاف پیدا كنید، حكمش به خداوند احاله مى‏گردد». و حكم خدا را پیدا كرده اختلافاتشان را رفع نمایند، و پس از استقصاء و تفحص در قرآن، اگر باز مبهمی وجود داشت و اختلافشان رفع نشد، پس باید به سنت رسول مراجعه نمایند چنانكه فرموده: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. پس اولین مرجع برای رفع اختلاف كتاب خدا یعنی قرآن می‌باشد و پس از قرآن، سنت رسول می‌باشد، متأسفانه علمای ملت ما برای رفع اختلاف به قرآن مراجعه نمی‌كنند) و در صحیح مسلم از پیغمبر روایت است كه فرمود: «خدا برای شما سه چیز را پسند كرده، كه او را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید، دیگر اینكه همه به ریسمان او (قرآن) چنگ زنید و متفرق نشوید، و دیگر اینكه والیان امر را نصیحت كنید»، و خدای تعالی ظلم به مسلمین را چه زنده باشند و چه مرده حرام نموده و خون و اموال و عرض و آبرویشان را محترم شمرده است. و در صحیحین از رسول خدا آمده كه در حجة الوداع فرمود: «خون شما و اموال شما و عرض و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز شما، در این شهر شما در این ماه شما، آیا رسانیدم؟ آگاه باشید شاهد به غایب برساند، و چه بسا مبلّغ (كسی كه به او سخن می‌رسد) بهتر بفهمد نسبت به سامع و كسی كه از پیامبر سخن را مستقیم شنیده باشد» و خدای تعالی در سوره‌ی احزاب فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الدحزاب: 58]. یعنی: «آنان كه مؤمنین و مؤمنات را بدون اینكه كاری كرده باشند اذیت كنند به تحقیق متحمل بهتان و گناه بزرگ و روشنی شدهاند». پس آن كس كه مؤمنی را چه زنده و چه مرده بدون گناهی كه موجب اذیت باشد آزار دهد، داخل این آیه خواهد بود و رسول خدا فرمود: «الأمانة في الـميت أن يستر عورته ويستر شينه». وآن كس كه اجتهاد كرده و كمال كوشش خود را در كتاب و سنت مصروف داشته گناهی بر او نبوده و اذیت او بدون جهت است. و آنكه گناهی كرده و توبه نموده و یا خدا او را بسبب دیگری آمرزیده بطوری كه عقابی بر او نمانده، پس اذیت او بدون جهت و به غیر ما اكتسب می‌باشد خدای تعالی در سوره‌ی حجرات آیه‌ی 12 می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾ و همچنین حق تعالی در سوره‌ی حشر آیه‌ی 10 دستور داده که مؤمنین در دعای خود چنین بگویند: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [الحشر: 10]. یعنی: «خداوندا، ما و برادران دینی ما را كه پیش از ما ایمان آوردند بیامرز و در دلهای ما كینه‌ای نسبت به مؤمنین قرار مده». و در حدیث صحیح است كه «ذكر آنچه درباره‌ی ‌برادرت كه او آنرا خوش ندارد غیبت است»، عرض شد اگر چه در او باشد؟ فرمود: «اگر آنچه میگویی در او باشد غیبت كرده‌ای و گر نه تهمت است». پس هر كس كسی را به آنچه كه در او نیست وصف كند تهمت زده است، پس چگونه میتوان درباره‌ی ‌اصحاب رسول خدا نسبت‌های ناروا داد؟! و كسی كه بگوید مجتهدی عمدا ظلم و یا عصیان كرده یا مخالفت كتاب و سنت نموده در حالیكه چنین نباشد بهتان زده است، و اگر چنین باشد غیبت كرده است. لیكن در مواردی غیبت جایز است و خدا آنرا مباح نموده مثل اینكه بر وجه قصاص و داد خواهی باشد، و یا آنكه در آن برای مصلحت دینی حاجتی باشد، و یا برای نصیحت مسلمین باشد، پس آنكه از باب قصاص است مانند گفتار مظلوم شكایت كننده، كه می‌گوید فلانی مرا زده و یا حق مرا و یا مال مرا گرفته، و مانند اینها كه خدای تعالی در سوره‌ی نساء فرموده: ﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ [النساء: 148]. یعنی: «خدا بدگویی آشكارا را دوست نمیدارد مگر آنكه به او ظلم شده باشد». این آیه درباره‌ی ‌كسی نازل شده كه قومی او را مهمان كردند ولی به او اكرامی نكردند؛ زیرا اكرام ضیف واجب می‌باشد، چون حق او اداء نشد حق داشت كه شكایت علنی كند. اما آنچه برای مصلحت دینی است مانند فتوی خواستن هند دختر عتبه زوجه ابوسفیان كه در حدیث صحیح است كه به رسول خدا عرض كرد: ابوسفیان بخیل است به من آنچه برای من و اطفالم كافی باشد نمیدهد. پیغمبر به هند فرمود: «به قدر كفایت خود و اطفالت از مالش بگیر». پس رسول خدا بر او انكار نكرد و قول او را زشت نشمرد، زیرا از جنس مظلوم بوده است. و اما آنچه بر وجه نصیحت باشد مانند قول رسول به فاطمه بنت قیس زمانی كه درباره‌ی ‌خواستگارهایش مشورت كرد و گفت ابوجهم و معاویه مرا خواستگاری كرده اند؟ فرمود: «اما معاویه بی‌چیز است مالی ندارد، و اما ابوجهم عصای خود را از گردن خود بر نمی‌دارد - یعنی زنان را كتک می‌زند- با اسامه ازدواج كن» كه در مورد مشورت باید حقیقت را گفت. و همچنین هرگاه كسی مشورت نمود كه با چه كسی معامله كند؟.

 و نصیحت و خیر خواهی واجب است اگرچه با او مشورت هم نكرده باشد، چنانكه رسول خدا سه مرتبه فرمود: «دین نصیحت است، عرض كردند برای كه؟ فرمود: برای خدا، و برای كتاب او، و برای رسول او، و برای ائمه‌ی ‌مسلمین و برای عموم مردم». و هم چنین اگر كسی غلطی را در روایت رسول خدا وارد ساخته و یا عمدا بر او دروغ بسته، و یا بر عالمی دروغ ببندد و یا در مسأله‌ای از مسائل علمی و عملی رأی غلط دهد اهل علم باید غلط و دروغ او را بیان و برملا كنند، و جلوی گمراهی مردم را بگیرند، پس در این مورد هرگاه انسان از روی علم و عدالت سخن گوید، و قصد او نصیحت باشد، خدا به او ثواب می‌دهد خصوصا در موردی كه كسی دعوت به بدعت كند كه بیان بدعت او برای مردم واجب و دفع شر او مهمتر از دفع شر هر راهزنی است. و حكم آنكه با اجتهاد خود در علم و دین رأی دهد حكم امثال او از مجتهدین است، گاهی خطا رفته و گاهی به ثواب رسیده است. و گاهی دو مردی كه با زبان و یا با دست اختلاف دارند هر یک معتقد است كه ثواب با اوست و گاهی هر دو خطا رفته و مورد آمرزشند، چنانكه نظیر این در بین صحابه وجود دارد. و لذا از منازعات ایشان چه از اصحاب باشند و چه از تابعین باید خودداری نمود چون دو مسلمان در قضیه‌ای نزاع كرده و گذشته‌اند و به آیندگان مربوط نیست. و آیندگان حقیقت و واقع امر گذشته را نمی‌دانند و اگر سخنی بگویند، بدون علم و بدون عدالت است، و اذیت ایشان را بدون حق در بر دارد. و اگر شناسا شوند كه هر دو طرف گناهكار و یا خطاكار بوده‌اند، باز ذكرشان بدون مصلحت راجحه جایز نیست و از باب غیبت مذموم خواهد بود، و رسول خدا نیز فرمود مردگان خود را بد نگویید و فرمود از آنان به نیكی یاد كنید بنابراین غیبت به هیچ وجه جایز نیست خصوصا اصحاب رسول رضوان الله علیهم كه حرمت ایشان بزرگتر و قدرشان بالاتر و آبرویشان والاتر است، و از فضایلشان بخصوص و یا به عموم آنقدر ثابت شده كه برای غیر ایشان ثابت نیست. پس سخنی كه در آن ذم ایشان بر آنچه بین خودشان بوده گناه بیشتری دارد.